

## بخش هشتم - حضرت علی اکبر(ع)

غلامرضا سازگار - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

بس که پاشیده ز هم مثل گل چیده تنت

می کند گریه به زخم بدنت پیر هنت

کثرت زخم تو مانع ز شمارش گشته

بس که زخم آمده پیوسته به زخم بدنت

آیه با تیغ نوشتند به سر تا پایت

نقطه با تیر نهادند به آیات تنت

حلقه های زر هت چشمه ی خونند همه

آب غسلت شده خون، خاک بیابان کفنت

آدم از دو لب خشک تو خون پاک کنم

دیدم از خون گلو پر شده بابا دهننت

خجلم از تو علی جان که دم رفتن بود

العطش با من دل سوخته آخر سخنت

لاله ی نسترنم! یاس امیدم! سخت است

که ببینم چو گل ریخته نقش چمننت

همه امید من این است که یک بار دگر  
چشم خود باز کنی یک نگه افتد به مَنّت  
رو به روی تو نهادم همه دیدند علی  
که رُخ لاله صفت سرخ شد از یاسمنت  
شعله های دل «میثم» زده آتش همه را  
آه او شعله ی شمعی ست به هر انجمنت

\*\*\*\*\*

سید رضا مؤید - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

سلام ما به حسین و به پاره ی جگرش!  
که پاره شد جگرش، از شهادت پسرش  
به خُلق و خو علی آینه ی پیمبر بود  
صدف علیّ و به فضل و ادب، علی گُهرش  
خمید قامتش از داغ اکبرش زان پیش  
که بشکند ز فراق برادرش، کمرش  
ز پاره پاره تنِ او فتاده بر خاکش  
نشست گرد غریبی، به صورت پدرش

غم فراق پدر تازه شد، برای حسین  
چو دید چهره ی خونین او و زخم سرش  
گریست بر سر جسم علی، به صوت بلند  
که رفته بود دل از دست و نور از بصرش  
حسین را نفس از غصه پر نمی آمد  
برای تسلیتش، زینب آر نمی آمد

\*\*\*\*\*

سعید خرازی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

دنبال صدای دلبرم افتادم  
با سر به کنار اکبرم افتادم  
تا پهلوی نیزه خورده اش را دیدم  
یک لحظه به یاد مادرم افتادم

\*\*\*\*\*

ایرج میرزا - حضرت علی اکبر (ع)-شهادت

رسم است هر که داغ جوان دیده، دوستان

رافت برند حالت آن داغ دیده را

یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا

و آن یک ز چهره پاک کند اشک دیده را

القصد هر کسی به طریقی ز روی مهر

تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را

آیا که داد تسلیتِ خاطرِ حسین

چون دید نعشِ اکبرِ در خونِ طپیده را؟

آیا که غمگساری و انده بری نمود

لیلای داغ دیده و زحمت کشیده را؟

بعد از پسر دل پدر آماج تیر شد

آتش زدند لانه مرغ پریده را

\*\*\*\*\*

حسن لطفی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

با هر خداحافظ که در دور و برش ریخت

بال و پر پروانه با خاکسترش ریخت  
در پیش روی حسرت چشمان بابا  
می رفت و صدها آرزو پشت سرش ریخت  
هر جا که بوده کربلا یا در مدینه  
با زخم اول، زود قلب مادرش ریخت  
او اولین رزمنده بود پس بدیهی ست  
یک لشکر تازه نفس روی سرش ریخت  
آن قدر پاشیده شده گل برگ هایش  
حتی زره طاقت نیاورد آخرش ریخت  
آخر نشد "بابا" بگوید، بی صدا رفت  
با آن که هر چه داشت را در خنجرش ریخت  
ناباورانه برگ برگ آرزو را  
با گریه بابا در عبای باورش ریخت

\*\*\*\*\*

هانی امیر فرجی - حضرت علی اکبر (ع)-شهادت

به پیش چشم پدر ناگهان پسر افتاد  
همین که خورد پسر بر زمین، پدر افتاد

رسید هلهله و خنده ها به گوش حسین

میان معرکه آقا به درد سر افتاد

مگر که قول ندادی عصای من باشی؟

بلند شو پدرِ پیرت از کمر افتاد

تو نخل بودی و دستی به پیکرت که زدم

ز شاخه های تمام تنت ثمر افتاد

الا شبابِ بنی هاشم از حرم آئید

که زانوانِ حسین از توان دگر افتاد

خبر رسید به خیمه که ارباً اربا شد

خبر رسید که لیلا از این خبر افتاد

\*\*\*\*\*

غلامرضا سازگار - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

عدو خنجر به قلب پاره می زد

غممت آتش به سنگ خاره می زد

به چشم خویش دیدم جان بابا

که از فرق تو خون فواره می زد

×××

از خون که گرفته بود سیمای تو را؟

شستم به لبان خشک لب های تو را

یک بار دگر نگاه کن پشت سرت

تا باز ببینم رخ زیبای تو را

×××

در تایش آفتاب ای ماه برو!

اکنون که روی به سوی الله برو

هنگام وداع آخر ای جان حسین!

در پیش رُخ چند قدم راه برو

\*\*\*\*\*

وحید قاسمی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

به دست باد نده ، اختیار گیسو را

نوشته اند به پای تو این هیا هو را

شکوه تو غزلم را به باد خواهد داد

عزیز! دست که دادی ترنج و چاقو را

خوشم به جبر، مسلمان چشمتان باشم

بکش به روی دلم ذوالفقار ابرو را

بمان پناه حرم، معجری هراسان است

مگر نمی شنوی حق حق النگو را!؟

به پیری پدرت رحم کن! ز جا برخیز

عصا به دست بده این خمیده زانو را

کنار داغ تو، داغ مدینه را کم داشت

خدا کند که نیبند شکاف پهلو را

\*\*\*\*\*

حسن لطفی - علی اکبر(ع)-شهادت

علی اکبر که بر زمین افتاد

آسمان، آفتاب را گم کرد

آن چنان زخم روی زخم آمد

که عدو هم حساب را گم کرد



خواست تا خیمه پر کشد اما

شیر زخمی عُقاب را گم کرد

پدر آمد به یاری اش برود

من بمیرم، رکاب را گم کرد

پسر بوتراب، بین تراب

نوه ی بوتراب را گم کرد

جلد قرآن خویش پیدا کرد

برگه های کتاب را گم کرد

قلب میدان پر از تلاطم شد

علی آمد به رزمگاه حنین

شده احیا نبرد حیدر با

هنر رزم بچه شیر حسین

رجزی خواند و دشت ساکت شد!

با نگاهش شکست هیمنه را

یا علی گفت و زد به میسره و

مثل تیری شکافت میمنه را

عطش آن قدر جان گرفت از او

که نمی‌دید هیچ غیر از دود

وای دلشوره بر حسین افتاد

دید از محشری غبار آلود

علی اکبر ز راه می‌آید

دست‌هایش به گردن مرکب

خون فرقتش ز "خود" جاری شد

بسته شد راه دیدن مرکب

نانجیبی آمد لجام اسبش را

برگرفت و به سوی خصم کشید

گفت دیگر توان ندارد های

همه گی ضربه‌های خود بزنید!

\*\*\*\*\*

علی اکبر لطیفیان - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

در قد و قامت تو قد یار ریخته

در غالب تو احمد مختار ریخته  
به عمه های دست به دامن نگاه کن  
دور و برت چقدر گرفتار ریخته  
گفتی علی و نیزه دهان تو را گرفت  
از بس که در اذان تو اسرار ریخته  
معلوم نیست پیکرت اصلاً چگونه است  
بهتر نگاه می کنم انگار ریخته  
دارد زره ضریح تو را حفظ می کند  
بازش اگر کنند بالاجبار ریخته  
یک روز جمع کردن تو وقت می برد  
امروز بر سرم چقدر کار ریخته  
زیر عبا اگر بروم پا نمی شوم  
از بس به روی شانہ من بار ریخته  
گیسوی تو همین که سرت نیمه باز شد  
از دو طرف به شانہ ات ای یار ریخته  
آن کس که تشنگی مرا پاسخی نداد  
حالا نشسته بر جگرم خار ریخته

\*\*\*\*\*

ياسر حوتى - حضرت على اكبر(ع)-شهادت

الوداع گفت و رفت و بابا ماند

بين تن ها امام تنها ماند

سر مجنون هواى ليلا داشت

چشم ليلا به پاى ليلا ماند

موج؛ مى خورد بر لب ساحل

موج برگشت و... ليك دريا ماند

على اكبر، على و اكبر شد

جمله رفت و حروف بر جا ماند

با زره رفت؛ با عبا برگشت

بين خيمه همين معما ماند

خواهر آمد؛ برادرش را برد

تکه هاى پيمبر اما ماند

پيكرش زير سم مركب و... سر

...روى نيزه براى فردا ماند

بعد از اين ماجرا، ته گودال

رمى از حسين آيا ماند..!؟

\*\*\*\*\*

احسان محسنی فرد - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

بیا و بال و پر بسته مرا واکن

بیا و پر زدنم را کمی تماشا کن

بیا و راهی جبهه نما مرا بابا

بیا و جیره جنگی من مهیا کن

بیا بسیجی خود را به جبهه کن اعزام

بیا و اذن جهاد مرا تو امضا کن

نوشت نام قشنگی به روی سربندم

نظر ز مهر و محبت به نام زهرا کن

کنار پیکر من، آمدی اگر بابا

به حال خویش نما رحمی و مدارا کن

میان لشکر دشمن، اگر رهم گم شد

میان حلقه خنجر مرا تو پیدا کن

ز بین آن همه زخمی که بر تنم آید

برای بوسه خود ای پدر رهی واکن

برای بردن جسمم به سوی دار الحرب

عبای هاشمی خویش را مهیا کن

\*\*\*\*\*

مهرداد قصری فر - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

هرگز دوباره مثل تو پیدا شود علی

بعد از تو خاک بر سر دنیا شود علی

از این درخت پر ثمر اصلاً بعید نیست

یا مصطفی شود ثمرش یا شود علی

با چهره ی پیمبری آمد ز خیمه گاه

وقتش رسیده است که حالا شود علی

یک عمر قد و قامت او را نگاه کرد

یعنی که پیر شد پدرش تا شود علی

بیش از همه حسین دلش شور می زند

وقتی میان معرکه تنها شود علی

از بس که تیغ آمد و بر پیکرش نشست

دیگر توان نداشت ز جا پا شود علی

از بس که مختصر شده ای تو... گمان کنم

در بین یک عبا بدنت جا شود علی

\*\*\*\*\*

حسین رستمی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

جاری عبور کردی و نم نم شدی علی

از خاک می خروشی و زمزم شدی علی

چه مادرانه دور تو می گشت خواهرم

با دست های عمه مُعَمَّم شدی علی

بعدش دوباره مثل همان سال های قبل

آینه ی رسول مُکَرَّم شدی علی

پیغمبرانه رفتی و زیر نزول تیغ

مثل شروع سوره ی مریم شدی علی

تا از میان معرکه پیدا کنم تو را

گیسو به باد دادی و پرچم شدی علی

معراج ذوالفقاری و پهلوی شکافدار

ز هرا، نبی، علی؛ همه با هم شدی علی

زخمی، شکسته، خورد شده، ذره ذره، ریز ریز

يك جا تمام آن چه كه گفتم شدى على

من از تنت هر آن چه كه شد جمع كرده ام

ای وای بر دلم! چقدر كم شدى على

\*\*\*\*\*

سید رضا مؤید - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

تا كفن بر قد و بالای رسایت كردم

سوختم وز دل پر درد دعایت كردم

آخرین توشه ام از عمر تو این بود على

كه غم انگیز نگاهی ز قفایت كردم

تو ز من آب طلب كردی و من می سوزم

كه چرا تشنه لب از خویش جدایت كردم

گر كمی آب نبودی كه رسانم به لب

داشتم اشکی و ایثار به پایت كردم

نگشودی لب خود هر چه تو را بوسیدم

نشندیدم سخنی هر چه صدایت كردم

پدرت را نبُود بعد تو امید حیات

جان من بودی و تقدیم خدایت كردم



یا رب این دشت بلا این من و این اکبر من

هر چه را داشتم ای دوست فدایت کردم

آن خلیلم که ذبیحم نکند فدیہ قبول

وین ذبیحی ست که قربان به منایت کردم

ای (مؤید) چو تو را بنده مخلص دیدم

دگر از بندگی غیر رهایت کردم

\*\*\*\*\*

علی اکبر لطیفیان - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت-بصیرت ۹دی

انسان همیشه بین مرز خیر و شر هاست

تشخیص این دو راه محتاج سحر هاست

باید برای قرب، طیّ بندگی کرد

معراج بعد از راه‌ها بعد از گذر هاست

باید که از مرز ظواهر آن طرف رفت

زیرا که گاهی پشت آینه خیر هاست

باید که قبل از دیگران با نفس جنگید

نفس مهذب گشته در حکم سپر هاست

روی درختی که به پای ریشه‌هایش  
خون عقیده ریخته، حتماً ثمرهاست  
باید به عاشورا نظر کرد و نظر داد  
نوعاً بصیرت‌ها همان نوع نظرهاست  
فرمود علی‌اکبر چه باکی دارم از مرگ  
تا راه ما حق است، حق در این گذرهاست  
حقاً که حق است او و لو تنها که گفته است  
مرز حقیقت بیشتر یا بیشترهاست  
ای پیر راه ما خیالت جمع باشد  
ای پیر راه، فهم جوان‌ها آن قدرهاست  
که با نه دی فتنه را درهم شکستند  
آری به دنبال بصیرت‌ها، ظفرهاست  
مثل پدر ما را نوازش کن، بغل کن  
امشب شب لطف پدرها بر پسرهاست  
فرموده‌اند اولادنا اکبادنا، پس  
با این حساب، امشب شب آه جگرهاست

\*\*\*\*\*

حمید رمی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

هر چه تیر آمده بر روی تنتت جا شده است

بین میدان کرمت باز هویدا شده است

آن قدر نیزه نشسته به روی پیکر تو

هر کسی دیده تو را گفته علی پا شده است

یک عمود آمده اما دو نفر تا شده اند

تو سرت تا شده و من کمرم تا شده است

تو شبیه پدرم بوده ای اما حالا

وجه تشبیه تو با پهلوی زهرا شده است

هر کجا می نگرم اکبر من ریخته است

پسرم در وسط جنگ پسرها شده است

چه شده با تنتت از دقت شمشیر عدو

نکند دور و برت حرمله پیدا شده است

چه سرت آمده این قدر ز هم وا شده ای

چه قدر پیکر تو مثل معما شده است

دشمنت اشک مرا دیده ولی می خندد

وسط گریه ی من هلهله بر پا شده است

عمه ات آمده از خیمه کنارت برخیز

عمه ات آمده و نائب لیلا شده است

استخوان خردترین پیکر بر روی زمین!

چشم بابات ببین، هم دم دریا شده است

خون جاری شده از شرم نگاهت یعنی

پدرت بی تو (اسیر) غم دنیا شده است

\*\*\*\*\*

حسن لطفی - علی اکبر(ع)-شهادت

خواهم که بوسه ات زنم اما نمی شود

جایی برای بوسه که پیدا نمی شود

لب را به هم بزن و نفس زن که هیچ چیز

شیرین تر از شنیدن بابا نمی شود

این پیرمرد بی تو زمین گیر می شود

بی شانهِ ی تو مانده اگر پا نمی شود

هر عضو را که دیده ام از هم گشوده است

جز چشم تو که بر رخ من وا نمی شود

خشکم زده کنار تو و خنده هایشان

خواهم بلند گردم از این جا نمی شود

ای پاره پاره تن ز دل پاره پاره ام

گفتم بغل کنم بدنت را نمی شود  
باید کفن به وسعت یک دشت آورم  
در یک کفن که پیکر تو جا نمی شود  
حجله گرفته پای تنت مادرم ببین  
اشکم حریف گریه ی زهرا نمی شود

\*\*\*\*\*

محسن کاویانی - علی اکبر(ع)-شهادت

کوفیان منتظر و در صدد آزارند  
نکند داغ تو را روی دلم بگذارند  
پسرم خیمه همین جاست مرا گم نکنی  
پسرم دور نشو سنگ دلان بسیارند  
پسرم دست خودت نیست اگر تنهایی  
این جماعت همه از اسم علی بیزارند!  
این جماعت همه امروز فقط آمده اند  
داغ هفتاد و دو تا گل به دلم بگذارند  
سنگ ها... هلهله ها... پیکر تو... یک لشگر...

وای این قوم چرا این همه خنجر دارند؟

آه، پرپر مزن آن قدر دلم می گیرد

عاشقان بر درت از اشک چو باران کارند

عصر امروز جوانان حرم جسمت را...

باید از هر طرف دشت بلا بر دارند

دیدی آخر تو به معراج رسیدی پسرم

باید این بار تو را پیش خودم بسپارند...

\*\*\*\*\*

مهدی ماهوش - علی اکبر(ع)-شهادت

بیا که شبه رسالت شبیه زهرا شد

علی به کوفه دوباره غریب و تنها شد

میان تنگه فوج سپاه این صحرا

دوباره کوچه سیلی زدن مهیا شد

هزار قنفذ و صدها مغیره بود اینجا

که جسم اکبرت این گونه ارباً اربا شد

فقط لبی که به لب های تو زدم باقی است

و گر نه تیر جفا بر همه تتم جا شد

دلم ز جور زمانه گرفته بود اما

نشست نیزه به پهلویم و دلم وا شد

\*\*\*\*\*

علی اکبر لطیفیان - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

ای زاده ی زهرا جگرت می رود از دست

امروز که دارد پسرت می رود از دست

ای کاش که بالای سرش زود بیایی

گر دیر بیایی ثمرت می رود از دست

بد نیست بدانی اگر از خیمه می آیی

با دیدن اکبر کمرت می رود از دست

xxx

افتادنت از زین پدرت را به زمین زد

برخیز و گر نه پدرت می رود از دست

برخیز که عمه نبرد دست به معجر

برخیز به جان من و این عمه ات، اکبر

\*\*\*\*\*

رحمان نوازی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

این نیزه ها که روی تنت قد کشیده اند  
انگار تیغ به روی محمد کشیده اند  
تا این که خوب خوب جدایت کنند، آه!  
هر گوشه هر طرف که نباید کشیدنت  
بالای زین بمان که و گر نه به رسم کفر  
این ها اگر سوار بیفتد کشیده اند  
فزت و رب کرب و بلا را بخوان که باز  
این ابن ملجمان همگی قد کشیده اند  
حتماً نماز شکر ادا کرده اند چون  
تکبیرهای ممتد و بی حد کشیده اند  
حتی فرشته های خدا هم قلم به دست  
بر تکه تکه های تو گنبد کشیده اند  
از پا نشستم از غم و پایین پای من  
تنها برای توست که مرقد کشیده اند

\*\*\*\*\*

محمود کریمی - علی اکبر(ع)-شهادت

تو که از روز ولادت دل بابا بردی  
دل اهل حرم و حضرت مولا بردی



تا علی گفت بگوش تو اذان شیر شدی  
دم تکبیر شدی و دم شمشیر شدی  
تا نظر کرد به رخسار تو گفتا حیدر  
چون علی اکبر ما دهر نزاید دیگر  
روز میلاد تو بابا چه خوش احوالی بود  
حیف جای نبی و مادر من خالی بود  
جای لالایی خواب تو عزیز دل من  
صد و ده مرتبه یا فاطمه می گفت حسن  
عمّه را بوی خوش فاطمه از بوی تو بود  
پنجه ی امّ بنین شانه ی گیسوی تو بود  
هر زمان تشنه شدی دست علم جام تو بود  
تا دم پخته شدن خشت فلک خام تو بود  
تا در آغوش بزرگان حرم مرد شدی  
کیسه بر دوش علی اصغر شب گرد شدی  
به جلال و به جمال احمد و زهرا بودی  
گل لیلا همه مجنون و تو لیلا بودی  
تو گلاب همه گل های پیمبر بودی  
الحق از روز ازل هم علی اکبر بودی  
آسمانی است اگر بر سر جنّات و نهر

من و عباس مه و مهر و تویی نجم سحر  
جای من کار حرم یک سره در دست تو بود  
میمنه دست عمو میسره در دست تو بود  
تا تو را تشنه به آغوش شهادت دادم  
یاد انگور طلب کردن تو افتادم  
تو که دیدی پدر آن روز دمی دست گشود  
بین فردوس و من فاصله یک دست نبود  
شد ستون های حریم نبوی خاک جنان  
دست بردم به دل شاخه ای از تاک جنان  
خوشه ای چیدم و دادم به تو ای شور بهشت  
شهد شد از نمک لعل تو انگور بهشت  
حال امروز که عطشان ز حرم می رفتی  
بار آخر که خرامان ز برم می رفتی  
از پس اشک پدر محو تماشای تو شد  
و حیا مانع بوسیدن لب های تو شد  
خیمه ها مگه و من کعبه و چشمم زمزم  
با صدای عرفاتیت حرم ریخت به هم  
من به دنبال صدای تو رسیدم به برت  
چشم بگشا و ببین حال خراب پدرت  
رخ زیبات پر از خاک و لبانت پر خون

بدن پاک تو صد چاک و دهانت پر خون  
تا سر اسیمه کنار تو رسیدم پسرم  
لخته ی خون ز دهان تو کشیدم پسرم  
تو که با پهلوی زخمیت چو مادر شده ای  
با شکاف سر خود حیدر دیگر شده ای  
ای اذان گوی حرم وقت نماز است بمان  
به من و بی کسی عمه ی خود روضه بخوان  
عمه در راه بیا تا نرسیده به برم  
مددی کن که تنت را ببرم تا به حرم

\*\*\*\*\*

علی اصغر ذاکری - حضرت علی اکبر (ع)-شهادت

ای غرق عطش! دشت پر از هُرم تن توست  
خورشید فقط لحظه ای از سوختن توست  
هر چند پر از خون شده، از تشنگی اما  
خشکیده ترین نقطه ی دنیا دهن توست  
این جسم به جز لخته ی خون هیچ ندارد  
هر چند که من هم جگرم مثل تن توست  
می سوزم و با سوختنم باز صبورم

زیرا که خدا شاهد پرپر زدن توست  
چیدم همه اعضای تو را در بغل هم  
این تکه ولی مال کجای بدن توست؟  
از این همه زخم بدنت ریخته بیرون  
این گوشت که آمیخته با پیرهن توست

□□□

پرواز کن، اصرار ندارم که بمانی  
در عرش خدا منتظر آمدن توست

\*\*\*\*\*

بشری موحد - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

پیچید در بین عبایش جسم اکبر را

"یا ایها المزمّل" ی عین پیمبر را

صورت به صورت آیه هایش را تلاوت کرد

از بای بسم الله تا لبخند آخر را

دارد تمنا می کند از چشم خونین اش

یک پلک، یک گوشه و یا یک ناز دیگر را

شان نزول لحظه ی "امن یجیب" این جاست

این جا که می بوسد لبش، لب های مضطر را

مانده است برگرداند از میدان شهیدش را

یا نه! بگیرد زیر بازوهای خواهر را

\*\*\*\*\*

نوید اسماعیل زاده - علی اکبر (ع)-شهادت

به خودش آمد و فهمید که چشمش تر بود

دو قدم مانده به بالای سر اکبر بود

تازه فهمید چه روزی به سرش آمده است

یا که بهتر چه به روز پسرش آمده است

پسر دسته گلش را چو گل پرپر دید

هر طرف را که نظر کرد علی اکبر دید

مثل مه پاره ی افتاده به خاک است تنش

در هم آمیخته خون و بدن و پیرهنش

نه توانست بغل گیرد و نه بوسه زند

نه توانست بماند نه از او دل بکند

زخم قلب پدر از جسم پسر بدتر بود

ارباباً دل بابای علی اکبر بود

دشت مانده است و سواری که زمین گیر شده

تن صد چاک پسر دیده، پدر پیر شده

نال اش بین کف و هلله ها گم شده بود

گریه اش مایه ی خندیدن مردم شده بود  
ارتفاع بدنش تا به زمین کم شده بود  
همه گفتند رکوع است ز بس خم شده بود  
پسری مانده به خاک و پدری می نگرد  
مانده حیران که چگونه بدنش را ببرد  
چون که این چاک ترین جسم میان شهداست  
مدد از کل جوانان بنی هاشم خواست  
خوب شد بار دگر بوسه بر آن لب نگذاشت  
ور نه می مرد از آن بوسه... که زینب نگذاشت

\*\*\*\*\*

مرحوم مهدی پرویز - حضرت علی اکبر (ع)-شهادت

بر روی قامت تو خدا مد گذاشته است  
بر سرو های باغ سر آمد گذاشته است  
انگار چهره تو -به تعریف هر که دید-  
آینه رو به روی محمد گذاشته است  
روی پیمبری تو دستان تیغ را  
در لحظه فرود مردد گذاشته است  
هر کس که کینه داشته از بدر ماه تو

بر پیکر تو زخم مُشدّد گذاشته است

دستی که روی سینه نشد مثل تیغ شد

تیغی که روی سینه تو رد گذاشته است

داغ تو است این که خدا سرخ و آتشین

با پرچمی به سینه گنبد گذاشته است

\*\*\*\*\*

حجت الاسلام نیر تبریزی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

پس بیامد شاه معشوق آست

بر سر نعش علی اکبر نشست

چهر عالم تاب بنهادش به چهر

شد جهان تا از قران ماه و مهر

سر نهادش بر سر زانوی ناز

گفت کی بالید سرو سر فراز؟

ای درخشان اختر برج شرف

چون شدی سهم حوادث را هدف؟

ای نگارین آهوی مُشکین من

با تو روشن چشم عالم بین من  
این بیابان جای خواب ناز نیست  
کایمن از صیاد تیر انداز نیست  
خیز تا بیرون از این صحرا رویم  
نَک به سوی خیمه ی لیلا رویم  
رفتی و بردی ز چشم باب، خواب  
اکبرا بی تو جهان بادا خراب

\*\*\*\*\*

علی انسانی - علی اکبر(ع)-مدح و شهادت

ای قد تو سرو ریاض حسین  
نور دل فاطمه را نور عین  
آینه ی تمام قد رسول  
امید لیلا و عزیز بتول  
گرفته در دست، قمر آینه  
تا تو کنی نگاه، در آینه  
قدر شب قدر ز گیسوی تو  
قبله ی ارباب یقین روی تو



ملاححت روی نبی در رخت

کلیم دلباخته پاسخت

گل ز رخ تو رنگ و بو وام کرد

چهر تو روز مهر را شام کرد

جوانی و به رهروان پیر عشق

اکبری و طنین تکبیر عشق

یم چو حبابی است به پیش نمت

مسیح را چشم شفا از دمت

ماه خجالت زده ی چهر توست

مهر دلش لبالب از مهر توست

مور تو را فخر سلیمانی است

خضر پی لبنت بیابانی است

سرو، سرافکنده ی بالای تو

چشم ملائک به کف پای تو

یوسف اگر روی تو را دیده بود

بساط حُسن خویش بر چیده بود

داغ دل لاله به صحرا تویی

مایه ی مجنونی لیلا تویی

حسین، خود به عالمی دلبرست

و آن که برد دل از حسین اکبرست

ای حجر الاسود ما خال تو  
قبله نمای کعبه تمثال تو  
چشم و دل خامس آل عبا  
قامت تو قیامت کربلا  
اذن جهاد اگر تو را داده بود  
هزار سر به پایت افتاده بود  
ز پیش چشم اختر افشان او  
رفتی و بردی ز قفا جان او  
بانگ خدا حافظی ات چون شنید  
موی پدر به لحظه ای شد سپید  
شد چو نسیمی به سویت ره سپر  
ندید از شکفتن گل اثر  
نرگس دیده گان خود چو بستی  
سرو قد پدر ز غم شکستی

\*\*\*\*\*

حسن لطفی - علی اکبر(ع)-شهادت

ناباورانه می برم ای باورم تو را  
ناباورانه غرق به خون تا حرم تو را

سخت است روی سطح عبا جمع کردنت

پاشیده‌اند بس که به دور و برم تو را

پا را مکش که شیون زن‌ها بلند شد

سوگند می‌دهم به دل دخترم تو را

لبخندها بلندتر از قبل می‌شود

وقتی که می‌کشم به دو چشم ترم تو را

حالا صدای هلهله‌ها هم بلند شد

یعنی که آمده ببرد خواهرم تو را

جای من شکسته ببین در میان خون

با دست خُرد شانه زده مادرم تو را

وای از حرم که می‌نگرد ساعتی دگر

بر نیزه می‌برند کنار سرم تو را

می‌خواستم بغل کنمت باز هم ولی

تکه به تکه در بغلم می‌برم تو را

\*\*\*\*\*

یوسف رحیمی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

تو در تجلیاتِ الهی چنان گمی

دنبال مرگ می‌روی و در تبسمی  
آری جلو جلو تو به معراج رفته ای  
مبهوت مانده ام که تو در عرش چندی  
باز از مسیح حنجره‌ی خود اذان ببار  
بر این کویر تشنه بنوشان ترنمی  
هر لحظه در سلوک مقامات نو به نو  
پیغمبرانه با خود حق در تکلمی  
شوق وصال می‌چکد از هر نگاه تو  
لیریز عشق و شور و خروش و تلاطمی  
پر باز کن برو! که مجال درنگ نیست  
جای تو خاک، این قفس تیره رنگ نیست

×××

این گونه بود بر تو سلام و درودشان  
دیدنی چه کرد با تو نگاه حسودشان  
از کینه‌ی علی همه آتش گرفته اند  
اما به چشم های تو می‌رفت دودشان  
محراب ابروان تو را برگزیده اند  
شمشیرهای تشنه برای سجودشان

طوفان خون به پا شده در بین قتلگاه  
دور و بر تنت ز قیام و قعودشان  
فُزْتُ وَ رَبِّ كَرَبٍ وَ بِلَا رَا بَخْوَانِ عَلِي!  
فرق تو را نشانه گرفته عمودشان  
دیدم چگونه پهلویت از دست رفته بود  
در حمله های وحشی و سرخ و کبودشان  
این پلک های زخمی خود را تکان بده  
لب باز کن بر این پدر پیر جان بده

\*\*\*\*\*

سیدرضا مؤید - علی اکبر(ع)-شهادت

من آن پدرم کز پسرم دست کشیدم  
صبحم ز ستاره سحرم دست کشیدم  
شد روز جهان از نظرم تیره تر از شب  
آن جا که ز نور بصرم دست کشیدم  
در بادیه عشق ز طوفان حوادث

من از شجر و از ثمرم دست کشیدم  
با خون جگر این گهر افتاد به دستم  
وز موج بلا از گهرم دست کشیدم  
از داغ ابوالفضل گرفتم به کمر دست  
با داغ علی از جگرم دست کشیدم  
همراه سفر بود مرا در سفر عشق  
افسوس که از هم سفرم دست کشیدم  
آثار شهادت به رخس دیدم و مُردم  
وقتی به جبین پسرم دست کشیدم

\*\*\*\*\*

غلامرضا سازگار - علی اکبر(ع)-شهادت

ماه‌م فتاده بر خاک با جسم پاره پاره  
ای اشک‌ها بریزید بر دیده چون ستاره  
جز من که هم‌چو خورشید افروختم در این شب  
کی پاره پاره دیده اندام ماه پاره؟  
ماه‌م فتاده بر خاک دیدم که خصم نا پاک

با تیغ زخم می زد بر زخم او دوباره  
در پیش چشم دشمن بر زخمت ای گل من  
جز اشک نیست مرحم جز آه نیست چاره  
خندید قاتل تو بر اشک دیده من  
با آن که خون بر آمد از قلب سنگ خاره  
وقتی لب ت مکیدم آه از جگر کشیدم  
جای نفس برون ریخت از سینه ام شراره  
ای جان رفته از دست بگشا دو دیده از هم  
جانی بده به بابا حتی به یک اشاره  
دشمن چنین پسندد استاده و بخندد  
فرزند دیده بندد بابا کند نظاره  
چون ماه نو خمیدم با چشم خویش دیدم  
خورشید غرقه خون را در یک فلک ستاره  
دردا که پیش رویم در باغ آرزویم  
افتاد برگ یاسم با زخم بی شماره  
جسم عزیز جانم چون دامن زره شد  
از زخم هر پیاده از تیغ هر سواره  
افتاده جسم صد چاک جان حسین بر خاک

(میثم) بر آن پاک خون گریه کن هماره

\*\*\*\*\*

محمدحسین رحیمیان - حضرت علی اکبر(ع)-مدح و شهادت

ما که عمریست مست و شیداییم

مسلمین نگاه زهراییم

آبرومند از گدایی

دودمان جناب مولایم

من مان رفته است و ما شده ایم

چه کسی گفته است تنهاییم

پا اگر روی نفس بگذاریم

هر کدامیمان مسیحاییم

تا زمانی که با شهیدانیم

ماندگاریم و پای بر جاییم

بین اهل زمین ملقب به

کاسه لیس جوان لیلائیم

در اطاعت نمودن از رهبر

الگوی ما شده علی اکبر

دلبری غیر او نمی بینم

محشری غیر او نمی بینم

بعد عباس در تمام جهان

حیدری غیر او نمی بینم

در میان تمام آقاها



اکبری غیر او نمی بینم  
خوب ها را زیاد دیدم لیک  
برتری غیر او نمی بینم  
با نظاره به سمت پایین پا  
سروری غیر او نمی بینم  
بین بازار جان فدا کردن  
مشتری غیر او نمی بینم  
مست اویم شده خیالم تخت  
تا قیام قیامتم خوش بخت  
... ناگهان محشری به صحرا شد  
ناله ای راهی ثریا شد  
خون به جسمش چه قدر می آید  
پور لیلا دوباره لیلا شد  
پهلویش را شکست نامردی  
مصطفای قبیله زهرا شد  
کربلا شد پر از علی اکبر  
قمر عشق ارباً اربا شد  
لخته خون های در دهان علی  
قاتل قلب زار بابا شد  
همه بر داغ شاه خندیدند  
به حسین روی دشمنان وا شد  
.... ولدی جان من مرو تنها  
بعد تو خاک بر سر دنیا

\*\*\*\*\*

قاسم نعمتی - علی اکبر(ع)-مدح و شهادت

گیسو به باد می دهی و دلبری علی

پا در رکاب می زنی و محشری علی

ابرو نهان کن از نظر خیره حسود

آینه دار صورت پیغمبری علی

قامت مگو قیامت زهر است قامتت

از بس که قد کشیده ای و محشری علی

گرم طواف روی تو آل ابوتراب

غرق عبادتی و خدا منظری علی

وصفت همین بس است که در کوی رب عشق

شه زاده حرم، علی اکبری علی

وجه غیور هر غضبت وقت حمله ها

گاه رجز تو منتسب از حیدری علی

بین خطوط روی جبینت پر از خداست

ابن الحسین لیلی لیلای کربلاست

نور خدا ز صورت تو دیده می شود

پیغمبرانه بر همه تابیده می شود

شمشاد قامتی و به شمشیر کوفیان

گلبرگ ها ز ساقه تو چیده می شود

مثل بلور شیشه ای سنگ خورده ای

با بوسه ای وجود تو پاشیده می شود

مقراض اهل کوفه چه آورده بر سرت

هر گوشه ای ز دشت تنت دیده می شود

در زیر سم اسب تنت مثل زعفران

بر روی سنگ ها همه ساییده می شود

جسمی که زیر ضربه به هم ریخته چه سان

هر تکه ای به روی عبا چیده می شود

بر ناله های ممتد بابا کنار تو

از سوی لشگری همه خندیده می شود

قلبی که از تمام تنت پاره تر شده

با هر صدای قهقهه رنجیده می شود

دنبال زینب آمده سقای عالمین

فریاد می زنند که وای از دل حسین

\*\*\*\*\*

محمد امین سبکیار - علی اکبر(ع)-شهادت

زود آمدم کنار تو اما چه دیر شد

بابای داغ مرگ جوان دیده پیر شد

کامم هنوز تشنه ی آن کام تشنه بود

اما لب تو چشمه ی خون کویر شد

سنگینی زره به تنت ماند و آهنش

در زیر پای این همه ضربه حریر شد

قسمت شد دست میوه ی من قسمتت کنند

جسمت نصیب نیزه و شمشیر و تیر شد  
هر گوشه گوشه ای، همه جا پیکر تو هست  
بی خود نبود این که دلم گوشه گیر شد  
دستت کجاست تا که بلندم کند مرا  
افتاده ام به پای تو جانم اسیر شد  
فکری به حال معجز عمه بکن که باد  
با ناله های زخمی من هم مسیر شد  
باید هزار مرتبه بعد از تو کشته شد  
باید که دست شست ز دنیا و سیر شد

\*\*\*\*\*

احسان محسنی فر - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

رفتی و لرزه به جان پدرت افتاده  
از نفس، خواهر من پشت سرت افتاده  
همه ی دشت پر از عطر پیمبر شده است  
هر طرف تکه ای از بال و پرت افتاده  
این فزع کردن من دست خودم نیست علی

چشم آخر به تن مختصرت افتاده  
یک نفر بیش نبودی که به میدان رفتی  
این همه نیزه چرا دور و برت افتاده  
نفسی تازه کن و باز دلم را خوش کن  
روی جسمت پدر مختصرت افتاده  
کوچه ای باز نمودند که راحت بزنند  
بین لشگر علم و هم سپرت افتاده  
قدری آهسته بگویند به ام لیلا  
خنجر و تیغ به جان پسر ت افتاده

\*\*\*\*\*

علی انسانی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

در رزمگاه عشق نه فرق پسر شکست  
گویی درست، شیشه عمر پدر شکست  
پشتی که جز مقابل یکتا دو تا نشد  
پشت حسین بود و ز داغ پسر شکست  
تا شد سپر به تیغ، سر شبه مصطفی

سر شد دو تا و ، رونق شق القمر شکست  
شد تا سر شکسته ز زین سرنگون و لیک  
با آن شکست، داد به بیدادگر شکست  
سر سبز شد به اشک نهالم و لیک خصم  
تا خواست این درخت برآرد ثمر، شکست  
مادر در انتظار، و زین بی خبر که تیغ  
از تو سر و ازو دل و از من کمر شکست  
آن دست بشکند که سرت را شکست و یافت  
پای امید مادر خونین جگر شکست  
صیاد دون به داغ تو او را ز پا فکند  
از مرغ دل شکسته، چرا بال و پر شکست  
با اشک چشم، ریخته شد طرح این رثاء  
زان این سروده قیمت درّ و گهر شکست

\*\*\*\*\*

محمد علی بیابانی - حضرت علی اکبر علیه السلام

خواهم اگر به آن قد و بالا ببینمت

باید تو را به وسعت صحرا ببینمت

تکه به تکه جسم تو را جمع کردم و

می چینمت به روی عبا تا ببینمت

حالا که نیزه خورده و پهلو گرفته ای

پیغمبرم... به کسوت زهرا ببینمت

خوبست این که حداقل مادر تو نیست

و نه چگونه در بر لیلا ببینمت

جان کندن مرا به تمسخر گرفته اند

پیش بساط خنده این ها ببینمت

ترسم ز عمه بود بیاید... که آمده

حالا من عمه را ببرم ... یا ببینمت؟!

×××

تشنه نرفته است ز خون تو دشنه ای

باید به نیزه ها نگرم تا ببینمت

\*\*\*\*\*

علی اکبر لطیفیان - علی اکبر (ع)-شهادت

ای تجلی صفات همه ی برترها



چه قدر سخت بود رفتن پیغمبرها  
قد من خم شده تا خوش قد و بالا شده ای  
چون که عشق پدران نیست کم از مادرها  
پسرم! می روی اما پدري هم داری  
نظري گاه بیندار به پشت سرها  
سر راهت پسرم تا در آن خیمه برو  
شاید آرام بگیرند کمی خواهرها  
بهتر این است که بالای سر اسماعیل  
همه باشند و نباشند فقط هاجرها  
مادرت نیست اگر مادر سقا هم نیست  
عمه ات هست به جای همه ی مادرها  
حال که آب ندارند برای لب تو  
بهتر این است که غارت شود انگشترها  
زودتر از همه ی آماده شدي، یعنی که  
آن چنان خسته نگشته است تن لشگرها"  
آن چنان کهنه نگشته است سم مرکبها  
"آن چنان کند نگشته است لب خنجرها  
چه کنم با تو و این ریخت و پاشی که شده  
چه کنم با تو و با بردن این پیکرها  
آیه ات بخش شده آینه ات پخش شده  
علی اکبر من شد علی اکبرها  
گیرم از یک طرفی نیز بلندت کردم  
بر زمین باز بماند طرف دیگرها

با عباى نبوى كار كمى راحت شد  
ور نه سخت است تكان دادن پيغمبرها

\*\*\*\*\*

مجيد تال - حضرت على اكبر(ع)-مدح و شهادت

از نسل حيدرى و دلاورتر از تو نيست  
يعنى پس از على على اكبرتر از تو نيست  
منطق قبول داشت كه با خلق و خوى تو  
شخصى ميان خلق پيمبرتر از تو نيست  
آنان كه در شجاعت تو شك نموده اند  
خيبر بياورند كه حيدرتر از تو نيست  
آخر خليفه خسته شد و اعتراف كرد  
از مردمان شهر كسى برتر از تو نيست»<sup>۱</sup>  
ساقى کنار حوض نشسته است منتظر  
حالا برو بهشت كه كوثرتر از تو نيست  
پايين پاى بابا افتاده اى على  
اكنون به دشت جسمى پرپر تر از تو نيست

\*\*\*

۱. ((...روزي معاويه از سردمداران و دولتمردان حاضر در جلسه پرسيد، سزاوارترين مردم براى  
امر حكومت كيست؟ حاضرين پاسخ دادند يا معاويه تو خود سزاوارترينى!  
پس معاويه گفت، نه سزاوارترين مردم براى حكومت بر مردم على ابن الحسين ابن على است كه جدش  
رسول خداست و شجاعت بنى هاشم، سخاوت و بزرگ منشى و... را داراست)) سيد عبدالرزاق مكرم -  
و مقاتل الطالبين

\*\*\*\*\*

سید مهران حسینی - حضرت علی اکبر(ع)-مدح

لبت حدیث کسا را به اشتباه انداخت  
نگاهت آینه ها را به اشتباه انداخت  
غزل به رقص در آمد و نام زیباییت  
عروض و وزن و هجا را به اشتباه انداخت  
صدای کیست که پیچیده در گلویی خشک  
صدا دوباره صدا را به اشتباه انداخت  
حضور نافذ پیغمبرانه ای در دشت  
تمام کرب و بلا را به اشتباه انداخت  
الا علی الدنيا بعدک العفا یا عشق  
خوش آن فنا که بقا را به اشتباه انداخت  
تو جان سپردی و اینگونه جاودان ماندی  
و این مقایسه ما را به اشتباه انداخت

\*\*\*\*\*

یاسر مسافر - علی اکبر(ع)-مدح

تابید نور اکبر و گفتند محشر است  
در جلوه ای دگر شد و گفتند حیدر است

مردم به حیرت اند نبوت که ختم شد  
یا للعجب ، علی است این پسر یا پیمبر است!

\*\*\*

شرمنده که در خور شما شعر ندارد  
خجالت زده است او بخدا... شعر ندارد  
دریا صفت است علی و وصفش هیئات  
از قطره نپرسید چرا شعر ندارد؟

\*\*\*\*\*

محمود ژولیده - حضرت علی اکبر (ع)-مدح و ولادت

وقتی سخن از گوهری یک دانه باشد  
باید کلام عاشقان رندانه باشد  
صحبت ز سر مشق جوانان بهشت است  
آری سخن از دلبری جانانه باشد  
یوسف ندیده ها ترنج دل بیارند  
تا سر ببازد هر کسی دیوانه باشد  
بنده که تشریفات شاهانه ندارد  
تاب سر زلفش عجب شاهانه باشد  
فضل و شرف از قامت دلدار، سرشار  
خَلَقاً و خُلُقاً منطقتش فرزانه باشد  
کودک کجا قدی شبیه سرو دارد

این قد و بالا قامتی مردانه دارد  
کی گفته دیگر وحی پیغمبر ندارد؟  
لیلا مگر با خود علی اکبر ندارد؟  
هر کس که مشتاق است احمد را ببیند  
آینه ی روی محمد را ببیند  
هر کس که مشتاق است در سیمای دیگر  
خلق عظیم روی سرمد را ببیند  
هر کس که مشتاق است در آل پیمبر  
بار دگر فیض سر آمد را ببیند  
هر کس که مشتاق است در کانون عترت  
رخسار یک روح مجرد را ببیند  
هر کس که مشتاق است در اوج فضایل  
کوه وقار ذات ایزد را ببیند  
هر کس که مشتاق است سالار شجاعت  
در کربلا سردار ارشد را ببیند  
باید بیاید سرّ اکبر را شناسد  
بر دامن دلدار، دلبر را شناسد  
او در فرا سوی مراتب ایستاده  
بر قله ی قاف مناقب ایستاده  
با یک ستاره جلوه اش گویا نگردد  
بالا تر از بام کواکب ایستاده  
او در کنار تل سرخ زینبیه  
در انتظار یار غایب ایستاده

از ابتدای مشرق نور وجودش  
تا انتهای صبر مغرب ایستاده  
در انتظار انتقام کوچه ای تنگ  
سر در گریبان مصائب ایستاده  
با پرچم سبز عدالت تا قیامت  
اندر مصاف هر محارب ایستاده  
او در همه آل خلیل اول قتیل است  
فرزند زهرا آل طاها را سلیل است  
ای احمدی، طرز عبادت کردن تو  
وی حیدری قاموس قامت بستن تو  
ای راه رفتن های تو مانند زهرا  
وی کوثری، سبک قیامت کردن تو  
ای نغمه ی صوت الحزینت مثل زینب  
وی مجتبابی گونه قرآن خواندن تو  
ای در دل مقتل اذان گو، ای مؤذن  
وی تا ابد باقی شهادت گفتن تو  
ای با دل سجاد همدم در مناجات  
وی مثل عباس علی جنگیدن تو  
ای مرد میدان عمل ای معدن علم  
قربان با مولا ملازم بودن تو  
تو آفتاب پنج نور عالمینی  
پیغمبر اما ارباباً اربای حسینی  
تو انتخاب ناب دل های جوانی

مه پاره ای در قاب دل های جوانی  
وقتی تفقد می کنی دور و برت را  
مثل پدر ارباب دل های جوانی  
شب زنده داران جوان در اقتدایت  
در هر سحر مهتاب دل های جوانی  
در بردباری شیوه ات مثل پیمبر  
در بندگی محراب دل های جوانی  
در هر کلامت خطبه ای ناب آرمیده  
آقا خدایی باب دل های جوانی  
یارای توصیف مقام عالی ات نیست  
تو مایه ی اعجاب دل های جوانی  
احمد تو را چون در شب دیرینه می دید  
انگار خود را در دل آینه می دید  
صیادی و دل را به دامن آفریدند  
خلاق و گل را به نامت آفریدند  
گر چه جلوس با فقیران است اما  
پیغمبران را هم غلامت آفریدند  
طرح سؤالت طرح راه روشن ماست  
ما را وفادار امامت آفریدند  
خُلُق عظیمت حکم حبل الله دارد  
ما را مسلمان مرامت آفریدند  
ما را نمک گیر جواب خویش کردی  
از بس که محتاج سلامت آفریدند

گوش دل ما را، به خون حلق خشکت

آماده درک پیامت آفریدند

آقا قسم بر ساحت قدس علمدار

مارا برای کربلای خود نگهدار

\*\*\*\*\*

یاسر مسافر - علی اکبر (ع) - مدح و ولادت

ارباب زاده ای که خود ارباب عالم است

در چهره اش جمال پیمبر مجسم است

نور است نور محض ز جنس پیامبر

هر چه بگویم از منش و منطقش کم است

نامش علی نهاده به کوری دشمنان

ارباب ما حسین که ارباب عالم است

اعمال امشب است در مفاتیح عاشقی

مستی کنید، جام و می اش هم فراهم است

مجنون خویش کرده و لیلای ما شده

از شوق اوست دیده اگر پر ز شبم است

حالا خبر دهید گدایان شهر را

پایان مستمندی و فرجام ماتم است

اصلاً نه جای شك و شبه است و سوال

پر می کنند کیسه های تهی را - مسلم است



این المَفر لشگریان می رسد به گوش  
غرش که می کند و چهره درهم است  
اما چرا در شب میلاد حضرتش  
حال و هوای این غزلم چون محرم است؟  
در بین روزه های غمش آتشم زدند  
آن روزه ای که در لهوف و مقرم است  
آن روزه ای که خواند قطعه قطعه اش  
با دیدنش قامت بابای او خم است

\*

می چید قطعه های بدن را کنار هم  
می گفت علی بعد تو دنیا جهنم است

\*\*\*\*\*

... - علی اکبر(ع)-شهادت

دعا کردم که تنها تر نگردم  
عزادار غم اکبر نگردم  
چو بنشستم به بالین تو گفتم  
الهی سوی خیمه بر نگردم

\*\*\*

ای نگار خفته در صحرا علی  
دیده وا کن آمده بابا علی

ای عصای پیری ام پیرم مکن

زاده لیلا زمین گیرم مکن

\*\*\*\*\*

علی اکبر لطیفیان - علی اکبر(ع)-شهادت

گریه مکن انّ...اصطفایی را که می بوسی

پیغمبر وقت جدایی را که می بوسی

آه تو را آخر در آوردند، ابراهیم!

در خیمه اسماعیلیهایی را که می بوسی

باور کن آهوی نجیبت بر نمی گردد

بی فایده است این ردپایی را که می بوسی

بگذار لبهایت حساسی توشه بردارند

شاید بریزد جای جایی را که می بوسی

تا چند لحظه بعد "بابا" هم نمی گوید

این خوش صدای کربلایی را که می بوسی

یاد شب دامادی اش یک وقت می افتی

با گریه این زلف حنایی را که می بوسی

یعنی کتاب توست ترتیش بهم خورده؟!

این صفحه های جابجایی را که می بوسی!

تو در طواف کعبه ی پاشیده ات هستی

پس پرده ی کعبه است عبایی را که می بوسی

\*\*\*\*\*

سید محمد جوادی - علی اکبر(ع)-شهادت

اربا اربا بس که گردیده تنت  
ناتوانم من زخیمه بردنت  
بر مزار خویش تا شمعت کنم  
باید از روی زمین جمعت کنم

\*\*\*\*\*

حیدر توکل - علی اکبر(ع)-شهادت

ز اشکم آب پاشیدم بیت تا زود برگردی  
همین لحظه شماری کرده ام تا جلوه گر گردی  
مسیر خیمه را تا نعش تو را با اشک پیموده ام  
دو لب واکن که سیراب از فرات این بصر گردی  
نشیم در کنارت تا نخیزی بر نمی خیزم  
مشو راضی علی جان باعث مرگ پدر گردی  
اگر چه جد من داغ تو را بر من خبر داده  
ولی باور نمی کردم چنین شق القمر گردی  
دلم خواهد در آغوشت بگیرد لیک می ترسم  
که تا دستم رسد بر پیکرت پاشیده تر گردی

\*\*\*\*\*

استاد کلامی - علی اکبر(ع)-شهادت

آفرین ای اولین قربانی آل رسول  
تو شبیه عقل کل از همتت حیران عقول  
در منای عشق جان دادی و ابراهیم گفت  
ای خلیل کربلا قربانیت بادا قبول

\*\*\*\*\*

کامران - علی اکبر(ع)-شهادت

باید که زود راهی غوغا کنم تو را  
کو دیده ای که خوب تماشا کنم تو را؟  
حالا که عشق کرده تمنا تو را ز من  
انصاف نیست باز تمنا کنم تو را  
باید هر آنچه هست فدای امام کرد  
انصاف نیست زین همه منها کنم تو را  
سرمایه منی به روی زمین کنون  
خواهم که خرج عالم بالا کنم تو را  
هر چند مادرم ولی ای نازنین پسر

مردانه فدیہ در ره بابا کنم تو را  
این افتخار بس دو جهانم علی که من  
خواهم فدای زاده زهرا کنم تو را  
دشمن نداد آبت اگر غم مخور علی  
صحرا به آب دیده چو دریا کنم تو را

\*\*\*\*\*

یوسف رحیمی - علی اکبر(ع)-شهادت

تو در تجلیاتِ الهی چنان گمی  
دنبال مرگ می‌روی و در تبسمی  
آری جلو جلو تو به معراج رفته ای  
مبهوت مانده ام که تو در عرش چندی  
باز از مسیح حنجره‌ی خود اذان ببار  
بر این کویر تشنه بنوشان تر نمی  
هر لحظه در سلوک مقامات نو به نو  
پیغمبرانه با خود حق در تکلمی  
شوق وصال می‌چکد از هر نگاه تو  
لبریز عشق و شور و خروش و تلاطمی  
پر باز کن برو ! که مجال درنگ نیست  
جای تو خاک، این قفس تیره رنگ نیست

\*\*\*

این گونه بود بر تو سلام و درودشان  
دیدنی چه کرد با تو نگاه حسودشان  
از کینه‌ی علی همه آتش گرفته اند  
اما به چشم های تو می‌رفت دودشان

محراب ابروان تو را برگزیده اند  
شمشیرهای تشنه برای سجودشان  
طوفان خون به پا شده در بین قتلگاه  
دور و بر تنت ز قیام و قعودشان  
فُزْتُ وَ رَبِّ كَرَبٍ وَ بَلَاءٍ رَا بَخْوَانَ عَلِيَّ !  
فرق تو را نشانه گرفته عمودشان  
دیدم چگونه پهلویت از دست رفته بود  
در حمله های وحشی و سرخ و کبودشان  
این پلک های زخمی خود را تکان بده  
لب باز کن بر این پدر پیر جان بده  
این گونه بود بر تو سلام و درودشان  
دیدم چه کرد با تو نگاه حسودشان  
از کینه های علی همه آتش گرفته اند  
اما به چشم های تو می رفت دودشان  
محراب ابروان تو را برگزیده اند  
شمشیرهای تشنه برای سجودشان  
طوفان خون به پا شده در بین قتلگاه  
دور و بر تنت ز قیام و قعودشان  
فُزْتُ وَ رَبِّ كَرَبٍ وَ بَلَاءٍ رَا بَخْوَانَ عَلِيَّ !  
فرق تو را نشانه گرفته عمودشان  
دیدم چگونه پهلویت از دست رفته بود  
در حمله های وحشی و سرخ و کبودشان  
این پلک های زخمی خود را تکان بده  
لب باز کن بر این پدر پیر جان بده

\*\*\*\*\*

علی اصغر ذاکری - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

میان هلهله گم کرده ام صدایت را  
و باد برده از این دشت ردّ پایت را  
برای اینکه به من جات را نشان بدهی  
به زور سعی نکن بشنوم صدایت را  
که رقص آنهمه شمشیرهای خون آلود  
در آن میانه نشان می دهند جایت را  
علی بخاطر من چشم هات را واکن  
مگر بمیرم و باور کنم عزایت را  
دلم شبیه وجود تو پاره پاره شده  
گرفته سرخی خون روی باصفایت را  
تمام زخمی و پیش پدر نمی نالی  
بنازم اینهمه خودداری و حیایت را  
خدا مگر به من آغوش چند تا بدهد  
که تا بغل بکنم تکه تکه هایت را  
چقدر تلخ و غریبانه تجربه کردم  
به محض دیدن تو درد بینهایت را

\*\*\*\*\*

قاسم صرافان - علی اکبر (ع) - شهادت

پسر از جای خود برخاست، «بسم الله مَجْرَاهَا ...»

و با او پر کشید آرام چشمی رو به رویاها

زمین یک بوسه ایمان شد در آیات قدم‌هایش

و وحی آمد که: إِنَّ الْأَرْضَ، لَهُ إِنَّا خَلَقْنَاهَا

هوای گونه‌اش میراث گندمگونی از بطحا

نگاهش برقی از یاسین، لبانش طرحی از طاها

دل لیلا بهاری داشت، باران خیز و توفانی

غزال بی‌قراری داشت، سرگردان صحراها

«و سبحان الذی أسرا [ الی الوادِ البلا ] ... لیلاً»

منزه باد! آن جامی که مجنون خورد و ... لیلاها -

به دست آینه‌ی حسرت، برایش شروه‌ها خواندند

برایش: «رود، رود...»، اما پسر دل زد به دریاها

گذشت از برکه‌ی ماندن، ولی با باله‌ای زخمی

رها شد ماهی قرمز، رها در جوی فرداها

و می‌بوسید در توفان، لبش را مرد کشتیبان

و کشتی روی خون می‌رفت، «بسم الله مَجْرَاهَا ...»



قاسم صرافان - علی اکبر (ع) - شهادت

پسر از جای خود برخاست، «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا ...»

و با او پر کشید آرام چشمی رو به رویاها

زمین یک بوسه ایمان شد در آیات قدم‌هایش

و وحی آمد که: إِنَّ الْأَرْضَ، لَهُ إِنَّا خَلَقْنَاهَا

هوای گونه‌اش میراث گندمگونی از بطحا

نگاهش برقی از یاسین، لبانش طرحی از طاها

دل لیلا بهاری داشت، باران خیز و توفانی

غزال بی‌قراری داشت، سرگردان صحراها

«و سبحان الذی أسرا [ الی الوادِ البلاء ] ... لیلاً»

منزه باد! آن جامی که مجنون خورد و ... لیلاها -

به دست آینه‌ی حسرت، برایش شروه‌ها خواندند

برایش: «رود، رود...»، اما پسر دل زد به دریاها

گذشت از برکه‌ی ماندن، ولی با باله‌ای زخمی

رها شد ماهی قرمز، رها در جوی فرداها

و می‌بوسید در توفان، لبش را مرد کشتیبان

و کشتی روی خون می‌رفت، «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا ...»

\*\*\*\*\*

... - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

این علی بن حسین بن علیست حیدر نیست  
جز امامت ز علی شیر خدا کمتر نیست  
دشمن از برق نگاهش بستوه آمد وگفت  
گفته بودند که در کربلا حیدر نیست  
هر چه نزدیکتر آمد همه فریاد زدند  
این جوان کیست اگر حضرت پیغمبر نیست  
رجزی خواند که فرزند حسین آمده است  
روبهان را حذر از پنجه شیر نر نیست؟  
من نه از بهر دفاع پدرم آمده ام  
غیر از این حجت دادار مرا رهبر نیست  
چون تو ای لاله در این دشت گلی پرپر نیست  
و از این پیرجوان مرده کمانی تر نیست  
در کنار توأم و باز به خود می گویم  
نه حسین، این تن صد چاک علی اکبر نیست  
دست و پایی، نفسی، نیم نگاهی، پلکی  
غیر خونابه مگر ناله در این حنجر نیست  
هر کجا دست کشیدیم ز تنت گشت جدا  
بند بندت همه پاشیده دگر پیکر نیست  
دیدنی گشته اگر دست و سر و سینه تو

دیدنی تر زمن و خنده این لشگر نیست  
استخوانهای تو و پشت پدر هر دو شکست  
باز هم شکر کنار من و تو مادر نیست

\*\*\*\*\*

عمان سامانی - حضرت علی اکبر(ع)

گفت کای فرزند مقبل آمدی  
آفت جان رهن دل آمدی  
راست بهر فتنه قامت کرده ای  
وه کزین قامت قیامت کرده ای  
از رخت مست غرورم کرده ای  
از مراد خویش دورم کرده ای  
که دلم پیش تو گه در پیش اوست  
رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست  
بیش از این بابا دلم را خون مکن  
زاده ی لیلا مرا مجنون مکن  
همچو زلف خود پریشانم مساز  
همچو چشم خود به قلب دل متاز

حایل ره مانع مقصد مشو  
بر سر راه محبت سد مشو  
رو به خیمه خواهران بدرود کن  
مادر از دیدار خود خشنود کن  
شادمانه شد سوی خیمه روان  
گفت نالان کی بلاکش خواهران  
هین فراز آئید و بدرودم کنید  
سوی قربانگه روان زودم کنید

\*\*\*\*\*

سید محمدرضا برقی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

ناگهان قلب حرم وا شد و یک مرد جوان...  
مثل تیری که رها می شود از دست کمان  
خسته از ماندن و آماده رفتن شده بود  
بعد یک عمر رها از قفس تن شده بود  
مست از کام پدر بود و لبش سوخته بود  
مست می آمد و رخساره برافروخته بود

روح او از همه دل کننده ، به او دل بسته

بر تنش دست یدالله حمایل بسته

بی خود از خود ، به خدا با دل و جان می آمد

زیر شمشیر غمش رقص کنان می آمد

یا علی گفت که بر پا بکند محشر را

آمده باز هم از جا بکند خیبر را

آمد ، آمد به تماشا بکشد دیدن را

معنی جمله در پوست نگنجیدن را

بی امان دور خدا مرد جوان می چرخید

زیرپایش همه کون و مکان می چرخید

بارها از دل شب یک تنه بیرون آمد

رفت از میسره از میمنه بیرون آمد

آن طرف محو تماشای علی حضرت ماه

گفت: لاحول و لا قوه الا بالله

مست از کام پدر، زاده لیلا ، مجنون

به تماشای جنونش همه دنیا مجنون

آه در مثنوی ام آینه حیرت زده است

بیت در بیت خدا واژه به وجد آمده است

رفتی از خویش ، که از خویش به وحدت برسی

پسرم! چند قدم مانده به بعثت برسی

نفس نیزه و شمشیر و سپر بند آمد

به تماشای نبرد تو خداوند آمد

با همان حکم که قرآن خدا جان من است

آیه در آیه رجزهای تو قرآن من است

ناگهان گرد و غبار خطر آرام نشست

دیدمت خرم و خندان قدح باده به دست

آه آینه در آینه عجب تصویری

داری از دست خودت جام بلا می گیری

زخم ها با تو چه کردند؟ جوان تر شده ای

به خدا بیش تر از پیش پیمیر شده ای

پدرت آمده در سینه تلاطم دارد

از لببت خواهش یک جرعه تبسم دارد

غرق خون هستی و برخواستی آه از بابا

\*آه ، لب واکن و انگور بخواه از بابا

گوش کن خواهرم از سمت حرم می آید

با فغان پسرم وا پسرم می آید

باز هم عطر گل یاس به گیسو داری  
اولی اینبار چرا دست به پهلو داری؟  
کربلا کوچه ندارد همه جایش دشت است  
!یاس در یاس مگر مادر من برگشته است؟  
مثل آینهء در خاک مکرر شده ای  
!چشم من تار شده؟ یا تو مکرر شده ای؟  
من تو را در همه کرب و بلا می بینم  
هر کجا می نگرم جسم تو را می بینم  
اربا اربا شده چون برگ خزان می ریزی  
کاش می شد که تو با معجزه ای برخیزی  
مانده ام خیره به جسمت که چه راهی دارم  
باید انگار تو را بین عبا بگذارم  
باید انگار تو را بین عبا ببرم  
...تا که شش گوشه شود با تو ضریحم پسر

جایی خواندم که روزی در کودکی شهزاده علی اکبر (ع) از پدر انگور خواستند و البته فصل این \*  
میوه نبود امام دست در ستون مسجد بردند، و با معجزه ای خوشه انگوری به فرزند خود دادند و  
...فرمودند: خدا آن روز را نیاورد که تو از من چیزی بخواهی و م

\*\*\*\*\*

فؤاد کرمانی - علی اکبر (ع) - شهادت

روزی اندر دشت مجنون می گذشت

آهوئی بگرفت صیادی به دست

بهر این کز لحم آن آهو خورد

خواست صیادش که از تن سر برد

حال آن آهو را چون مجنون بدید

در بر صیاد چون آهو دوید

خویش را در پای صیاد او فکند

دست او بگرفت و گفت آن مستمند

گر تو را بر قتل این آهوست خوش

پیش از این آهو مرا اول بکش

این بگفت و آنقدر مجنون گریست

کز غمش صیاد چون جیحون گریست

گفت صیادش که ای شوریده حال

هست مهرت از چه رو با این غزال

چون ز صیاد این سخن مجنون شنید

از جگر سوزنده آهی بر کشید



گفت آهو را ندارم از چه دوست

که شبیه چشم لیلی چشم اوست

چون محمد بود وجه ذوالجلال

و آن علی اکبر شبیهش در جمال

داشتی زین رو حسین بن علی

با جمال آن پسر عشقی جلی

روز عاشورا چو هنگام قتال

در کف صیاد افتاد آن غزال

خواست چون صیاد قتل آن پسر

همچو مجنونش حسین آمد به سر

گفت ای صیاد از بهر خدا

این غزالم را مکن از من جدا

هین مکش او را که او جان من است

زان که حسنش حسن جانان من است

دان که عشق من از آن بر روی اوست

که بود رویش شبیه روی دوست

وجه او مرآت نور سرمد است

صورت و سیرت شبیه احمد است

در سخن گفتن لبش جان پرور است

منطقش چون منطق پیغمبر است

\*\*\*\*\*

نیر تبریزی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

تا که اکبر با رخی افروخته

خرمن آزادگان را سوخته

آمد و افتاد از ره با شتاب

همچو طفل اشک بر دامان باب

کای پدرجان همرهان بستند بار

مانده بار افتاده اند ز رهگذار

دیر شد هنگام رفتن ای پدر

رخصتی گر هست باری زودتر

در جواب از تنگ شکر قند ریخت

شکر از لبهای شکر خند ریخت

مادرا برخیز و مویم شانه کن

خود به دور شمع من پروانه کن

دست حسرت طوق کن بر گردنم

که دگر زین پس نخواهی دیدم

این وداع یوسف و راحیل نیست

هاجر و بدرود اسماعیل نیست

من ز بهر دادن جان می روم

سوی مهمان گاه جانان می روم

\*\*\*\*\*

نیر تبریزی - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

دور عیش و کامرانی شد تمام

وقت مرگ است ای پدر بادت سلام

ای پدر اینک رسول داورم

داد جامی از شراب کوثرم

تا ابد گردم از آن پیمانہ مست

جام دیگر بهر تو دارد به دست

شه ز خیمه تاخت باره با شتاب

دید حیران اندر آن صحرا عقاب

با همان آهن دلی گریان بر او

چشم خونین اشک جوشن مو به مو

چهر عالم تاب بنهادش به چهر

شد جهان تار از قِران ماه و مهر

سر نهادش بر سر زانوی ناز

گفت کای بالنده سرو سر فراز

ای بطرف دیده خالی جای تو

خیز تا بینم قد و بالای تو

این بیابان جای خواب ناز نیست

کایمن از صیاد تیر انداز نیست

خیز تا بیرون از این صحرا رویم

اینک بسوی خیمه ی لیلا رویم

رفتی و بردی ز چشم باب خواب

اکبرا بی تو جهان بادا خراب

\*\*\*\*\*

شهاب تضمین ایرج - علی اکبر(ع)-شهادت

در مجلسی شراره به جان می زد این بیابان

کای وای بر دل پدر از مرگ نوجوان  
فریاد کرد سوخته جانی که در جهان  
رسمست هر که داغ جوان دید دوستان  
رأفت برند حالت آن داغ دیده را  
گردند جمع در بر او یار و آشنا  
یک دم نمی شوند از آن خسته دل جدا  
تا از غم زمانه نیفتد پدر ز پا  
یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا  
و آن یک ز چهره پاک کند اشک دیده را  
شاید که دشمنانش گیرند خوی مهر  
از دشمنی برون شده آیند سوی مهر  
کز هر سخن کند پدر احساس بوی مهر  
القصه هر کسی به طریقی ز روی مهر  
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را  
چون کشته شد به تیغ جفا اکبر حسین  
آمد به کربلا چه بلا بر سر حسین  
آیا که بود در غم دل یاور حسین  
آیا که داد تسلیت خاطر حسین

چون دید نعش اکبر در خون طپیده را  
فرزند رفت و باب از این غصه پیر شد  
از شور غم ز گردش ایام سیر شد  
بهر ستم سپهر کمانی دلیر شد  
بعد از پسر دل پدر آماج تیر شد  
آتش زدند لانه ی مرغ پریده را

\*\*\*\*\*

مظلوم پور صاعقه - حضرت علی اکبر(ع)-شهادت

از غمت لاله صفت خون شده ای گل دل من  
سوخت از برق حوادث همه ی حاصل من  
ای جوان بر سر نعش تو ز جان سیر شدم  
آخر این غصه کند رخنه در آب و گل من  
رو به روی تو نهم بلکه دل آرام شود  
چه کنم هر چه کنم حل نشود مشگل من  
نوح کو تا که بیاید نگرد طوفان را  
که کنار لب خشک تو شده ساحل من  
بهر قتلم دگر این نیزه و شمشیر چرا

که همین داغ جگر سوز شود قاتل من  
بین ما و تو جدائی اگر افتاد چه غم  
که شود تا به ابد در بر تو منزل من  
کس ندانست چه بگذشت بمن جز زینب  
دید چون خون جگر گشته روان از دل من

\*\*\*\*\*

خوشدل تهرانی - علی اکبر(ع)-شهادت

تابلوی اول

تا پدر آرزوی روی پیمبر می کرد  
نظر از مهر به روی علی اکبر می کرد  
چون علی عازم میدان شد و پوشید کفن  
حرم تشنه لبان جلوه ی محشر می کرد  
گاه بر پای پدر بوسه زد از روی ادب  
گاه دل داری آن دل شده مادر می کرد  
گاه با یک یک اعضاء حرم داشت وداع  
گاه به گهواره نظر بر علی اصغر می کرد  
خواهر آورد برش آینه و قرآن را

عمه اسپند دل خویش مهجم می کرد

ادامه: تابلوی دوم

رفت اکبر به سوی عرصه ی پیکار و حسین

از قفا سیر قد و قامت اکبر می کرد

به سرا پای پسر از سر حسرت نگران

وز فراق مه خود چهره پر اختر می کرد

او خلیل الله و ریحانه ی او ذبح عظیم

شرح و تفسیر فدیناه ز دل بر می کرد

آن زمان چون پسر شاه شدی عازم رزم

بین چه ها میر علمدار دلاور می کرد

به سپاه شه دین بانگ خبردار کشید

عرض خدمت بر فرزند برادر می کرد

افسر ارشد اسلام ابوالفضل رشید

بدرقه چند قدم زان مه انور می کرد

ادامه: تابلوی چهارم

آه چون نعش علی را به حرم می بردند

خاک بر سر ز پی اش زینب مضطر می کرد



از حرم تا به فلک و اعلیا بود بلند  
وز دگر سوز شعف هلهله لشگر می کرد  
بلبل باغ حرم دختر مظلومه ی شاه  
نغمه سر از غم ناکام برادر می کرد  
پسر فاطمه با قامت خم گشته ی خویش  
پسرم گفتی و این جمله مکرر می کرد  
زلف اکبر ز دو سو دست خوش باد صبا  
وز پریشانی لایلا سخنی سر می کرد  
شد پریشانی آن جمع پریشان افزون  
چون گنه باد از آن زلف معنبر می کرد

\*\*\*\*\*

علی انسانی - علی اکبر(ع)-شهادت

چون به میدان ز حرم اکبر رفت  
دل ز جان شست سوی دلبر رفت  
روح از جسم حرم یکسر رفت  
همه گفتند که پیغمبر رفت  
زان طرف مرگ به استقبالش  
زین طرف جان حسین دنبالش

ای رخت ماه و هلال ابرویت  
صبر کن سیر ببینم رویت  
هم کنم خوب تماشای تو را  
هم ببینم قد و بالای تو را  
در خم زلف تو دلها بسته  
اشک من راه تماشا بسته  
من نگویم مرو ای ماه، برو  
لیک قدری بر من راه برو  
سپه کوفه و شام استاده  
به تماشای شه و شهزاده  
شه روی نعش پسر افتاده  
همه گفتند حسین جان داده

\*\*\*\*\*

... - علی اکبر (ع) - شهادت

تا پدر آرزوی روی پیمبر می کرد  
نظر از مهر به روی علی اکبر می کرد  
گاه بر پای پدر بوسه زد از روی ادب  
گاه دلداری آن دلشده مادر می کرد  
گاه با يك يك اعضای حرم داشت وداع  
گاه به گهواره نظر بر علی اصغر می کرد  
شانه بر گیسو و بر دیده ی وی سُر مه کشید  
بهر قربانی حق بین که چه هاجر می کرد  
خواهر آورد برش آیینه و قرآن را  
عمه اسفند دل خویش به مجمر می کرد  
اشکها بود که از جسم جگر سوختگان  
موی چون سنبل و روی گل خود تر می کرد

\*\*\*\*\*

حضرت علی اکبر(ع)-مدح

یم فاطمی در سرمدی، گل احمدی، مه هاشمی

ز سرادقات محمدی طلعت ظهور جلالتی

به سما قمر، به نبی ثمر، به فاطمه در، به علی گهر

به حسن جگر، به حسین پسر چه نجابتی چه اصالتی

به ملک مطاع، به خدا مطیع، به مرض شفا به جزا شفیع

چه مقام بندگیش منیع به چه بندگی و اطاعتی

خم زلف او چه شکن شکن به مثال نقره خام تن

سپری بکتف و کفن به تن بچه قامتی چه قیامتی

ز جلو نظر سوی قبله گه، ز قفا نظر سوی خیمه گه

که نمود شه بقدش نگه، به چه حسرتی و چه حالتی

ز قفا دو زن شده نوحه گر، یکی عمه گفت و یکی پسر

که نما به جانب ما نظر، به اشارتی و نظارتی

\*\*\*\*\*

سید حمیدرضا برقی - حضرت علی اکبر(ع)

ناگهان قلب حرم وا شد و یک مرد جوان

مثل تیری که رها می شود از دست کمان

خسته از ماندن و آماده رفتن شده بود

بعد یک عمر رها از قفس تن شده بود

مست از کام پدر بود و لبش سوخته بود  
مست می آمد و رخساره برافروخته بود  
روح او از همه دل کننده ، به او دل بسته  
بر تنش دست یدالله حمایل بسته  
بی خود از خود ، به خدا با دل و جان می آمد  
زیر شمشیر غمش رقص کنان می آمد  
یا علی گفت که بر پا بکند محشر را  
آمده باز هم از جا بکند خیبر را  
آمد ، آمد به تماشا بکشد دیدن را  
معنی جمله در پوست نگنجیدن را  
بی امان دور خدا مرد جوان می چرخید  
زیرپایش همه کون و مکان می چرخید  
بارها از دل شب یک تنه بیرون آمد  
رفت از میسر از میمنه بیرون آمد  
آن طرف محو تماشای علی حضرت ماه  
گفت: لاحول و لاقوه الابالله  
مست از کام پدر ، زاده لیلا ، مجنون  
به تماشای جنونش همه دنیا مجنون  
آه در مثنوی ام آینه حیرت زده است  
بیت در بیت خدا واژه به وجد آمده است  
رفتی از خویش ، که از خویش به وحدت بررسی  
پسرم! چند قدم مانده به بعثت بررسی  
نفس نیزه و شمشیر و سپر بند آمد

به تماشای نبرد تو خداوند آمد  
با همان حکم که قرآن خدا جان من است  
آیه در آیه رجزهای تو قرآن من است  
ناگهان گرد و غبار خطر آرام نشست  
دیدمت خرم و خندان قدح باده به دست  
آه آینه در آینه عجب تصویری  
داری از دست خودت جام بلا می گیری  
زخم ها با تو چه کردند؟ جوان تر شده ای  
به خدا بیش تر از پیش پیمبر شده ای  
پدرت آمده در سینه تلاطم دارد  
از لببت خواهش یک جرعه تبسم دارد  
غرق خون هستی و برخواستی آه از بابا  
\*آه ، لب واکن و انگور بخواه از بابا  
گوش کن خواهرم از سمت حرم می آید  
با فغان پسرم و پسرم می آید  
باز هم عطر گل یاس به گیسو داری  
!ولی اینبار چرا دست به پهلو داری؟  
کربلا کوچه ندارد همه جایش دشت است  
!یاس در یاس مگر مادر من برگشته است؟  
مثل آینهء در خاک مکدر شده ای  
!چشم من تار شده؟ یا تو مکرر شده ای؟  
من تو را در همه کرب و بلا می بینم  
هر کجا می نگرم جسم تو را می بینم

اربا شده چون برگ خزان می ریزی  
کاش می شد که تو با معجزه ای برخیزی  
مانده ام خیره به جسمت که چه راهی دارم  
باید انگار تو را بین عبا بگذارم  
باید انگار تو را بین عبایم ببرم  
تا که شش گوشه شود با تو ضریحم پسر

\*\*\*\*\*

حسن لطفی - حضرت علی اکبر(ع)

چون تو ای لاله در این دشت گلی پرپر نیست  
و از این پیر جوانمرده، کمانی تر نیست  
دست و پایی، نفسی، نیمه نگاهی، آهی  
غیر خونابه مگر ناله در این حنجر نیست  
درکنار توام و باز بخود می گویم  
نه حسین، این تن پوشیده ز خون اکبر نیست  
هرکجا دست کشیدم ز تنت گشت جدا  
از من آغوش پُر و از تو تنی دیگر نیست  
دیدنی گشته اگر دست و سر و سینه تو  
دیدنی تر ز من و خنده آن لشکر نیست  
استخوان های تو و پشت پدر هر دو شکست  
باز هم شکرکنار من و تو مادر نیست

\*\*\*\*\*

علی اکبر لطیفیان - حضرت علی اکبر(ع)

من ناز را در چشم شهلایت کشیدم  
یک عالمی را مست و شیدایت کشیدم

ای یوسف دنیا دل یعقوبمان را  
مجنون آن گیسوی لیلایت کشیدم  
عیسی بن مریم را کنار جانمازت  
مات نفسهای مسیحایت کشیدم  
جبریل حتی در هو ایت بی مجال است  
بالا تر از هفت آسمانهایت کشیدم  
تصویر سبز و کامل پیغمبری را  
وقتی که می کردم تماشایت کشیدم  
آلاله های سرخ آنهم سرخ یکدست  
از گیسو انت تا کف بایت کشیدم  
باید ضریح پهلویت بشکسته باشد  
وقتی تو را مانند زهرایت کشیدم  
از چه تمام نیزه ها بر تو حریصند  
از اینکه من خوش قد و بالایت کشیدم؟!\*

\*\*\*\*\*

عبدالرحیم سعیدی راد - علی اکبر (ع)

یکی می گفت از گل بهتر است او  
شبیبه حضرت پیغمبر است او  
علی مرتضا آمد به میدان  
ولی نه نه علی اکبر است او

\*\*\*\*\*

... - حضرت علی اکبر (ع)

مُردم ز بس که بر بدنت بوسه می زنم  
بر کام خشك خنده زنت بوسه می زنم

بر زلف خون پر شکنت شانه می کشم  
بر زخم های دل شکنت بوسه می زنم  
بوی تو می دهند دم دشنه ها ببین  
بر نیزه های زخم زنت بوسه می زنم  
شاید لبی گشوده و بابا بخوانیم  
قامت خمیده بر دهند بوسه می زنم  
هر سو دویده و تن تو جمع می کنم  
بر تکه تکه های تنت بوسه می زنم  
آرام تا به روی عبا می گذارمت  
همراه عمه بر کفنت بوسه می زنم

\*\*\*\*\*

نیر تبریزی - حضرت علی اکبر(ع)

دور چون بر آل پیغمبر رسید  
اولین جام بلا اکبر چشید  
اکبر آن آئینه رخسار جد  
هیجده ساله جوان سر و قد  
در منای طف ذبیح بی بدا  
ذبح اسمعیل را کیش فدا  
برده در حسن ازمه کنعان گرو  
قصه هابیل و یحیی کرده نو



دید چون خصمان گروه اندر گروه  
مانده بی یاور شه حیدر شکوه  
با ادب بوسید پای شاه را  
روشنائی بخش مهر و ماه را  
کای زمان امر کن در دست تو  
هستی عالم طفیل هست تو  
رخصتم ده تا وداع جان کنم  
جان در این قربانکده قربان کنم  
چند باید دید یاران غرق خون  
خاک غم بر فرق این عیش زبون  
چند باید زیست بی روی مهان  
زندگی ننگست زین پس درجهان  
واهلم ای جان فدای جان تو  
که کنم این جان بلا گران تو  
بی تو ما را زندگی بی حاصل است  
که حیات کشور تن با دل است  
تو همی مان که دل عالم توئی  
مایه عیش بنی آدم توئی  
دارم اندر سر هوای وصل دوست  
که سرا پای وجودم یاد اوست  
وصل جانان گرچه عود و آتش است  
لیک من مستسقیم آیم خوشست  
وقت آن آمد که ترک جان کنم

رو به خلوت خانه جانان کنم  
شاه دستار نبی بستش به سر  
ساز و برگ جنگ پوشاندش ببر  
کرد دستارش دو شقه از دوسو  
بوسه‌ها دادش چو قربانی بر او  
گفت بشتاب ای ذبیح کوی عشق  
تا خوری آب حیات از جوی عشق  
ای سیم قربانی آل خلیل  
از نژاد مصطفی اول قتیل  
حکم یزدان آن دو را زنده خواست  
کاین قبا آید به بالای تو راست  
زان که بهر این شرف فرد مجید  
غیر آل مصطفی در خور ندید  
رو به خیمه خواهران بدرود کرد  
مادر از دیدار خود خوشنود کن  
رو برو نه زینب و کلثوم را  
دیده می بوس اصغر مغموم را  
شاهزاده شد سوی خیمه روان  
گفت نالان کی بلاکش بانوان  
هین فراز آئید بدرودم کنید  
سوی قربانگه روان زودم کنید  
وقت بس دیر است و ترسم از بدا  
همچو اسماعیل و آن کیش فدا

الوداع ای خواهران زار من  
که بود این واپسین دیدار من  
خواست چون رفتن به میدان و غا  
در حرم شور قیامت شد به پا  
شد ز آهنگ نوای الفراق  
راست بر اوج فلک شور از عراق  
شبه پیغمبر چون زد پا در رکاب  
بال و پر بگشود چون رفرع عقاب  
از حرم بر شد سوی معراج عشق  
بر سر از شور شهادت تاج عشق  
کوی جانان مسجد اقصای او  
خاک و خون قوسین او ادنای او  
گفت شاه دین به زاری کای اله  
باش بر این قوم کافر دل گواه  
کز نژاد مصطفی ختم رسل  
شد غلامی سوی این قوم عتل  
خَلق و خُلُق و منطق آن پاک رای  
جمع دروی همچو اندر مصحف آی  
هر که را بود اشتیاق روی او  
روی ازین آئینه کردی سوی او  
آری آری چون رود گل در حجاب  
بوی گل را از که جویند از گلاب  
آن که گم شد یوسف سیمین تنش

بوی او دریابد از پیراهنش  
زان سپس با پور سعد بد نژاد  
گفت با بیغاره آن سالار راد  
حق کنادت قطع پیوند ای جهول  
که نمودی قطع پیوند رسول  
شاهزاده شد به میدانگه روان  
بانوان اندر قضای او نوان  
حقه لب بر ستایش کرد باز  
که منم فرزند سالار حجاز  
من علی بن الحسین اکبرم  
نور چشم زاده پیغمبرم  
حیدر کرار باشد جد من  
مظهر نور نبوت خد من  
من سلیل طایر لاهوتیم  
کز صفیر اوست نطق طوطیم  
شبه وی در خلق و خلق و منطقم  
کوکب صبحم نبوت مشرقم  
در شجاعت وارث شاهی مجید  
کایزدش بهر ولایت برگزید  
روش مرآت جمال لایزال  
خودنمائی کرد دروی ذوالجلال  
باب من باشد حسین آن شاه عشق  
که نموده عاشقان را راه عشق

جرعه نوشیده از جام الست  
شسته جز ساقی دو دست از هر چه هست  
عشق صهبا و شهادت جام اوست  
در ره حق تشنه کامی کام اوست  
آفتاب عشق و نیزه شرق او  
هشته ایزد دست خود بر فرق او  
وین عجب تر که خود او دست حقست  
فرق دست از فرق جهل مطلقست  
تیغ من باشد سلیل ذوالفقار  
که سلیل حیدرم در کار زار  
آدمم تا خود فدای شه کنم  
جان فدای نفس ثار الله کنم  
این بگفت و صارم جوشن شکاف  
بالب تشنه بر آهخت از غلاف  
آنچه میر بدر با کفار کرد  
سبط حیدر اندر آن پیکار کرد  
بس که آن شیر دلاور یک تنه  
زد یلان را میسره بر میمنه  
پر دلان را شد دل اندر سینه خون  
لخت لخت از چشم جوشن شد برون  
شیر بچه از عطش بی تاب شد  
بالب خشکیده سوی باب شد  
گفت شاهها تشنگی تا بم ربود

آمدن نك سویت ای دریای جود  
ای روان تشنگان را سلسبیل  
عیل صبری هل الی ماء سبیل  
برده نقل آهن و تاب هجیر  
صبرم از پا دستگیرا دستگیر  
شه زبان او گرفت اندر دهان  
گوهری در درج لعل آمد نهان  
تر نکرده کام از او ماه عرب  
ماهی از دریا بر آمد خشک لب  
گفت گریان ای عجب خاکم به سر  
کام تو باشد زمن خشکیده تر  
آب در دریا و ماهی تشنه کام  
تشنگان را آب خوش بادا حرام  
نی که دل خون با دریا را چونیل  
بی تو ای ساقی کوثر را سلیل  
شاه جم شوکت گرفت اندر برش  
هشت بر درج گهر انگشترش  
شد ز آب هفت دریا شسته دست  
سوی بزم رزمگه سرشار و مست  
موج تیغ آن سلیل ارجمند  
لطمه بر دریای لشگر گه فکند  
سوختی کیهان ز برق تیغ او  
گرنه خون باریدی از پی میخ او

گفت با خیل سپهسالار جنگ  
چند باید بست بر خود طوق ننگ  
عارتان باد ای یلان کار زار  
که شود مغلوب يك تن صد هزار  
هین فروبارید باران خدنگ  
عرصه رابر این جوان دارید تنك  
آهوی دشت حرم زان دار و گیر  
چون هما پر بست از پیکان تیر  
ارغوان زاری شد آن جسم فکار  
عشق را آری چنین باید بهار  
حیدرانه گرم جنگ آن شیر مست  
منقذ آمد ناگهان تیری به دست  
فرق زاد نایب رب الفلق  
از قفا با تیغ بران کرد عشق  
برد از دستش عنان اختیار  
تشنگی و زخم‌های بی شمار  
گفت با خود آن سلیل مصطفی  
اکبر اشد عهد را وقت وفا  
مرغ جان از حبس تن دلگیر شد  
و عده دیدار جانان دیر شد  
چون نهادت بخت بر سر تاج عشق  
هان بران رفر ف سوی معراج عشق  
عشق شمشیری که بر سر می‌زند

حلقه وصل است بر در میزند  
عید قربان است و این کوه منا  
ای ذبیح عشق در خون کن شنا  
چشم بر راهند احباب کرام  
اندرین غم خانه کمتر کن مقام  
مرغزار وصل را فصل گلست  
راغ پر نسرين و سرو و سنبل است  
هین بران تا جا در آن بستان کنی  
سیر سرو و سنبل و ریحان کنی  
همرهان رفتند ماندی باز پس  
اکبر اچالاکتر میران فرس  
شد قتیل عشق را چون وقت سوق  
دست‌ها بر جید باره کرد طوق  
هر فریقی هبر او کردی گذر  
می‌زدندش تیر و تیغ و جانسگر  
با زبان لابه آن قربان عشق  
رو به خیمه کرد کای سلطان عشق  
دور عیش و کامرانی شد تمام  
وقت مرگست ای پدر بادت سلام  
ای پدر اینک رسول داورم  
داد جامی از شراب کوثرم  
تا ابد گردم از آن پیمان‌ه مست  
جام دیگر بهر تو دارد به دست



شد ز خیمه تاخت باره با شتاب  
دید حیران اندر آن صحرا عقاب  
برگ زین برگشته بگسسته لجام  
آسمانی لیک بی بدر تمام  
دیده روی یوسفی را چون بشیر  
لیک در چنگال گرگانش اسیر  
یا غرابی که ز هابیلی خبر  
با نعیب آورده سوی بوالبشر  
شد پدر را سوی یوسف رهنمون  
آن بشیر امامیان خاک و خون  
دید آن بالیده سرو نازنین  
او فتاده در میان دشت کین  
گلشنی نورسته اندام تنش  
زخم پیکان غنچه‌های گلشنش  
با همه آهن دلی گریان بر او  
چشم جوشن اشک خونین مو به مو  
کرده چون اکلیل زیب فرق سر  
شبه احمد معجز شق القمر  
چهر عالم تاب بنهادش به چهر  
شد جهان تار از قرآن ماه و مهر  
سر نهادش بر سر زانوی ناز  
گفت کای بالیده سرو سر فراز  
چون شد آن بالینت در باغ حسن

ای بدل بنهاده مه را داغ حسن  
ای درخشان اختر برج شرف  
چون شدی سهم حوادث را هدف  
ای به طرف دیده خالی جان تو  
خیز تا بینم قد و بالای تو  
مادران و خواهران پر غمت  
می برد نک انتظار مقدمت  
ای نگارین آهوی مشکین من  
با تو روشن چشم عالم بین من  
این بیابان جای خواب ناز نیست  
کایمن از صیاد تیر انداز نیست  
خیز تا بیرون از این صحرا رویم  
نک به سوی خیمه لیلی رویم  
رفتی و بردی ز چشم باب خواب  
اکبرا بی توجهان بادا خراب  
گفتمت باشی مرا تو دستگیر  
ای تو یوسف من تو را یعقوب پیر  
تو سفر کردی و آسودی ز غم  
من در این وادی گرفتار الم  
شاهزاده چون صدای شه شنفت  
از شعف چون غنچه خندان شگفت  
چشم حسرت باز سوی باب کرد  
شاه را بدورد گفت و خواب کرد

زینب از خیمه بر آمد با قلق  
دید ماهی خفته در زیر شفق  
از جگر نالید کای ماه تمام  
بی تو بر من زندگی بادا حرام  
شه به سوی خیمه آوردش ز دشت  
وه چه گویم من چه بر لیلی گذشت  
آتشکده، ص ۲۹ - ۲۲.

\*\*\*\*\*

مهران حسینی - حضرت علی اکبر(ع)

لبت حدیث کسا را به اشتباه انداخت  
نگاهت آینه ها را به اشتباه انداخت  
غزل به رقص در آمد و نام زیباییت  
عروض و وزن و هجا را به اشتباه انداخت  
صدای کیست که پیچیده در گلویی خشک  
صدا دوباره صدا را به اشتباه انداخت  
حضور نافذ پیغمبرانه ای در دشت  
تمام کربلا را به اشتباه انداخت  
خیال داشت برای تو وحی بفرستد  
شبهات تو خدا را به اشتباه انداخت  
الا علی الدنيا بعدک العفا یا عشق

خوش آن فنا که بقا را به اشتباه انداخت  
تو جان سپردی و اینگونه جاودان ماندی  
و این مقایسه ما را به اشتباه انداخت

پایگاه اطلاع رسانی نیمه دلسوتگان

[www.delsukhtegan.ir](http://www.delsukhtegan.ir)